

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### علت وجود برکت در نشستن (ت)

خدا اینها را رحمت کند که آمدند و ما را اندکی با اعتباریات و حقایق آشنا کردند اگر اینها نبودند معلوم نبود ما کجا بودیم! کامپیوتر را بالای منبر می بردیم و مردم را با کامپیوتر ارشاد می فرمودیم! آمدند به ما گفتند که همه اینها کشک است و همه اینها اعتبارات و دنیا است.

یک روز در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در مشهد پشت میز نشسته بودم و داشتم مطلب می نوشتم و مطالعه می کردم. الآن مطالعاتم را روی زمین می کنم، برای نوشتن هم روی زمین می نشینم از این میزهایی دارم که روی زمین می گذارند و می نشینند. گاهی اوقات احساس می کنم که شاید برای کمرم خوب نباشد چون یک مقداری حالت خمیدگی دارد [برای همین] می آیم پشت میز می نشینم. آن موقع داشتم روی میز مطالعه می کردم و می نوشتم، خدا مرحوم آقا را رحمت کند، یک مرتبه در زدند و این بچه ها رفتند در را باز کردند و ایشان اول در همان قسمت کتابخانه ما آمدند. یک نگاهی کردند و به به و اینها گفتند تا یک دفعه به این میز رسیدند و گفتند که پشت میز مطالعه می کنید و می نویسید؟ گفتم که بله، برای خستگی است. گفتند که خب اگر برای خستگی باشد اشکال ندارد والا برکت در نشستن است! این عبارت از ایشان است. اگر ما این جمله را بگوییم خیلی ها می خندند [و می گویند که] ای بابا این شیخ ها برای هزار سال پیش هستند. میز که دیگر این حرف ها را ندارد بابا و از این چیزها می گویند! ولی آن کسی که نسبت به کیفیت مسائل، مطالب، میزان اتقان، روحانیت و نورانیت یک سرکی کشیده است، فرق بین دو نحوه تألیفی که بالای میز و پایین میز انجام شده را می فهمد و او می تواند تشخیص بدهد. وقتی که روی صندلی و مبل نشسته اید حالت نشستن و صحبت کردن شما با آن وقتی که روی زمین نشسته اید فرق می کند! خیلی ها نمی فهمند و می گویند که بابا این حرف ها و این مسائل چیست! ما برای آنها که نمی گوییم. آنها هم بروند و امتحان کنند و تجربه کنند بالأخره مسئله این طور نیست. حال و هوای نشستن بر روی میز

## صحبت در مثل افلاطونی یا مثل نوریه الهیه در

این قضیه بود که افراد، فلاسفه، حکمای سابق و

همین طور حتی بسیاری از متأخرین نظرشان در علم

---

[فرق می کند.] **إِنِّي مِنَ الْعَبِيدِ وَ أَحَبُّ جَلْسَةِ الْعَبِيدِ.\***

بعضی ها می آمدند روی سنگی یا چیزی می نشستند که بلند باشد و با دیگران فرق داشته باشند! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می رفتند روی زمین می نشستند و می فرمودند که من این طور هستم. آن ارتباطی که بین انسان و کل نظام در کیفیت تعامل و تصرفات هست اقتضا می کند که انسان از آن مسیری که جنبه عبودیت را در او تقویت می کند خارج نشود.

بله، یک وقتی شخص مریض است و باید که [روی صندلی بنشیند، اشکال ندارد] همان طور که خود ایشان هم نوشتنی هایشان را پشت میز می نوشتند زیرا دیسک گرفته بودند، یا اینکه همین صندلی و اینها برای سالمندان و کسانی که بیماری هستند و آرتروز دارند [لازم است] چون مدام بلند شدن به اینها فشار می آورد. اینها را قبول داریم اما اینکه به عنوان یک سنت بشود یا اینکه بگوییم که این [صندلی] را می گذاریم که بعداً [به این مسائل مبتلا] نشویم، نه بابا [اینها درست نیست]. شما کار خودت را بکن و راحت را برو و غذای مناسب و آنچه که به دردت می خورد، بخور [مبتلا] نمی شوی و این طور هم نیست که حالا کسی که روی صندلی بنشیند تا آخر عمر [مبتلا] به بیماری [نشود]. نه این طوری نیست. علی کل حال آنچه را که انسان در این گونه تصرفات ازدست می دهد بیش از آن مقداری است که به دست می آورد! بعد هم بیان کردند و روشن کردند که اگر می خواهید، وضع این است و اگر هم نمی خواهید، طور دیگر هم هست. هیچ تضمینی نیست که حتماً حالا بخواهد چیز کنید. مقام عزت و رفعت او به کبریائیّت و مرتبه ای است که هزار هزار ولی باید التماس کند (۷) تا اینکه در آنجا سرسوزنی به او راه بدهد! آن وقت حالا ما که به اندازه ذره ای در این ارض و سماء به حساب نمی آییم حالا برای خدا ناز می کنیم که آن طورش را می خواهیم و این طورش را می خواهیم، ما دین این طوری می خواهیم و دین آن طوری می خواهیم! برو پی کارت! اصلاً کسی به تو نگاه نمی کند که حالا بخواهی بگویی که ما آن طوری و این طوری می خواهیم.

\*. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۲۴:

**«وَ لَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ.»**

عنائی حق نظر اجمال و آن جنبه صوریه حقایق خارجیّه بود. در واقع بین آن صورت و آن حقیقت افتراق قائل می‌شدند و به آن حقایق و تعینات خارجی اسم حقیقت، واقعیت، نفس‌الأمر، عالم شهادت و بروز و ظهور می‌دادند ولی نسبت به نفس صورت حاکمی از این تعین، جنبه علمی، عنائی، غیبی، اجمال و ابهام می‌دادند. این تعبیری که بین این دو نشئه - یکی نشئه علمی و دیگری نشئه شهودی - در بین فلاسفه و حکما رایج و دارج بود، این مسئله را برای انسان به شبهه می‌انداخت و می‌اندازد که پس فاصله‌ای بین این مسائل و صور علمیه و این حقایق خارجیّه وجود دارد و نفس می‌آمد برای این دو مرتبه یک دیوار و حائلی قائل بود؛ یک طرف این دیوار فقط نقوش و صور بودند و طرف دیگر این دیوار اعیان و مظاهر بودند. بعد می‌خواست بین این دو اتصال و ارتباط برقرار کند. چطور این صور از عالم اعیان و حقیقت علمیه تبدیل به حقیقت شهودیه و حقیقت تعینیه و تکونیه خارجیّه می‌شوند؟ لذا دیگر اینجا باب مسائل ربط

حادث به قدیم، مسئله تجرد و عدم تجردِ تعینات، مسئله کیفیت تصور زمان و اینکه چگونه باید حدوث زمانی را تصور کرد و امثال ذلک پیش می آید؛ کیفیت ربط حادث ذاتی با قدیم ذاتی این کیفیت ربط که معركة آراء است و إن شاء الله در فصل خودش ما راجع به این مسئله صحبت می کنیم گرچه در اینجا هم باید به این نکته پرداخت اما مرحوم آخوند در این فصل به این قضیه مگر به نحو موجز در بعضی عبارات نمی پردازند. در این مسئله خب اشکالاتی هست که طبعاً پیش می آید و به نظر می رسد که افراد و بزرگان نتوانستند از عهده کیفیت تبیین و توضیح این مسئله آن طوری که باید و شاید بر بیایند و همین طور این قضیه به صورت عباراتی که در آن یک نوع شک و تردید وجود دارد مطرح می شود و در کتبی که متعهد این قضیه هستند این نکته را مشاهده می کنیم و از اختلافی که در کیفیت تعبیر هست به عدم وضوح این مسئله در نفس خود این مؤلف پی می بریم.

قدم علمی ذات نسبت به آثار خود

آن مطلبی که در آن شک و شبهه ای وجود ندارد

این است که علی‌کلّ حال از آنجایی که حقیقت ذات دارای اسم علیم است و مسئله علم از اسامی و لوازم **لا ینفک** ذات است پس ذات نسبت به آثار خود قدم علمی دارد. حالا ما فعلاً کاری به آن حقایق خارجیّه نداریم که آن حقایق خارجیّه ازلاً بوده و تحقق داشته است یا اینکه نه، آنها بعداً پیدا شده و به واسطه وجودِ واقعیتی به نام زمان **متدرّج الحصول** بوده است ولی نسبت به آن اصل صورت علمیه شکی نیست و اینکه حالا نیازی به این مسئله ندارد که این ذات ازلاً نسبت به تحقق خارجی این جلسه که ما الآن در روز سه‌شنبه ساعت نه یا ساعت هشت در اینجا حضور داریم عالم بوده است. اگر عالم نباشد مطالبی پیش می‌آید؛ آن وقت مسئله جنبه نیاز، احتیاج، فقر و جهل پیش می‌آید و در آن جنبه دیگر ورود ماهیت است و از مرتبه فعلیت به استعداد است و برای تبدل استعداد به فعلیت، نیاز به علت است و مسائل و تبعات توالی فاسدی که مترتب بر این مسئله خواهد شد؛ **عماء ذاتی و واجب الوجودی** از بین می‌رود و مبدأیت و منشأیتِ خلق همه دست‌خوش بطلان قرار می‌گیرد

ما فوق زمان بودن حقیقت ذاتیه

بنابراین در اینکه صورت این مجلس - این را دارم به این نحوه توضیح می‌دهم برای اینکه همان حقیقت خارجی را کاملاً ملموس کنم - قبل از تحقق آن در علم عنائی حق، موجود هست [شکی نیست]. حالا ما نمی‌گوییم که سابقاً موجود است یا... نه! [می‌گوییم که] قبل از تحقق [موجود است] و به این تعبیر می‌آوریم یعنی قبل از امروز که سه‌شنبه است، دیروز که ما در اینجا آمدیم اطلاع نداشتیم که این هیئت ترکیبی این مجلس به همین کیفیت خواهد بود یا در روز سه‌شنبه تغییر می‌کند. آیا افراد و دوستانی در روز سه‌شنبه اضافه خواهند شد یا نه؟ یا اینکه بعضی از افراد نمی‌آیند و جای آنها در این هیئت ترکیبیه و وضع تغییر پیدا می‌کند. دیروز فرد آنجا نشسته حالا امروز اینجا می‌نشیند. دیروز در کنارش فلان شخص بود اما امروز در کنارش شخص دیگری است. ما هیچ‌گونه اطلاعی از این هیئت ترکیبیه بحث در روز سه‌شنبه نداشتیم ولیکن در علم عنائی حق همین موقعیت و وضعیت وجود داشته است؛ یعنی

آن وجود، وجود علمی داشته است. در این قضیه  
شکی نیست اما صحبت در این است که این حضور  
علمی چه زمانی بوده است و آیا مشمول زمان بوده  
یا نه اصلاً مافوق زمان [است]؟! وقتی که ما قائل به  
تجرّد ذات بشویم طبعاً این حقیقت ذاتیه مافوق زمان  
خواهد بود. پس باید وعائی را در نظر بگیریم که در  
آن، این صور علمیه محقق بودند ولی خود آن  
حقیقت تعینیّه و عینیّه خارجیّه محقق نبوده است.  
چون این حقیقت عینیّه مربوط به زمان است و باید  
زمان بر این حقایق عینیّه بگذرد تا اینکه صورت یک  
همچنین جلسه‌ای پیدا بشود. دیروز نمی‌توانستیم  
جلسه‌ی روز سه‌شنبه را در خارج محقق کنیم چون  
دیروز دوشنبه بود! وقتی که دیروز دوشنبه است  
چطور می‌شود که سه‌شنبه را در بطن دوشنبه قرار  
بدهید؟! چون فرض بر این است که دوشنبه مقدم بر  
سه‌شنبه باشد، خدا هم نمی‌تواند یک هم‌چنین کاری  
بکند! شما وقتی که می‌خواهید بگویید: دو و بعد از  
دو، سه یعنی دو در یک مرتبه‌ای است که سه را  
نمی‌پذیرد و سه در مرتبه‌ای است که دو را

نمی‌پذیرد. همین‌طور است دیگر! یعنی اگر شما مرتبهٔ دو را تصور کنید، در آن مرتبه یک و سه وجود ندارد و وقتی مرتبهٔ سه را تصور می‌کنید مترتب بر این است که قبل از آن دو بوده است و الاً شما یک‌دفعه دستتان را در اینجا بیاورید و بگویید که این مرتبه، مرتبهٔ سه است خب مرتبهٔ دو کجاست؟! یک کجاست؟! باید بگویید که آقا تا این مرتبه را اعتباراً یک اعلام می‌کنم و از این مرتبه تا اینجا دو است و این مرتبهٔ سه است، بسیار خب شما در اینجا سه مرتبه را تصور کردید. ولی یک‌دفعه بگویید که این سه است، خب دو کجاست؟ یا اینکه یک‌دفعه بگویید که این یک است! خب [مرتبهٔ] دو این را چگونه می‌شود تصور کرد؟ یک را هم باید در جایی بگویید که تصور دو بشود.

*تلمیذ: اینکه لازم‌هاش اصالت دادن به زمان و مکان است. چون زمان هم تابع مکان است، مکان هم که اعتباری است پس در این صورت تحقق خود ...*

استاد: نه، اصالت دادن نیست.

*تلمیذ: وقتی متفرق باشد بر اینکه یک شیئی تحققش در زمان باشد باید خود زمان قبلاً باشد تا در آن ظرف بیاید تحقق پیدا کند.*

اعتباری بودن زمان و مکان

استاد: نه، همان‌طوری که عرض کردیم - البته

خود ایشان هم در بحث زمان و اینها می‌گویند - خود

زمان و مکان روی آن مبنای ما دو امر اعتباری است؛

یعنی دو اعتباری است که روی آن اعتبار، ریشه‌اش یک ریشه حقیقی است منتها حکمی را که عقل بر آن اصل و بر آن مبدأ می‌کند، حکم اعتباری می‌شود. حالا این در مسئله مکان یک‌قدری پیچیده‌تر است، در مسئله زمان چه گفتیم؟ زمان چه حقیقی دارد؟ آیا زمان به معنای ساعت و عقربه ساعت است؟ که به یک حرکت کوانتومی از دوازده همین‌طور شروع به گشتن می‌کند و هیچ فاصله‌ای بین آنها نیست؟! یعنی یک درجه‌ای که می‌خواهد طی بکند در همان درجه ثبوت ندارد بلکه حرکت دارد؛ یعنی در نفس زمان در هر مرتبه‌ای نمی‌توانید ثبات و استقرار تصور کنید و استقرار متناقض با زمان است.

تعریف بعضی از متکلمین قدیم برای حرکت بطئیه

در جایی که استقرار هست مثل همین تعریفی که بعضی از متکلمین قدیم برای حرکت بطئیه کردند و گفته‌اند که کثرت سکانات در آن حرکت، اصلاً مفهوم و معنای سکون با حرکت جور در نمی‌آید! مثل اینکه شما آب قلیل و کثیر را باهم بگویید که وجود خشک بودن و جَفِیَّت در این ماء و عدم وجود آن در آب کثیر! خب این اصلاً چطور باهم جور در می‌آید!؟

آب که یک مایع سیلان و رطوبت است خب رطوبت با جفاف منافات دارد پس چطور می‌شود این دو تا را در کنار هم قرار داد؟! حتی اگر یک قطره هم باشد در آن رطوبت واقع است و این مانع و متناقض با خشکی است. خشکی یک مفهومی است که طارد میعان و رطوبت است و رطوبت مفهومی است که طارد خشکی و جفاف است و این دو در کنار هم قرار نمی‌گیرند.

زمان، یک حقیقت سیال

بنابراین زمان عبارت از یک حقیقت سیال است که آن حقیقت سیال یک واقعیت سیال است که آن واقعیت سیال وجود هر آن فرضی است، نه آن خارجی، چون آن خارجی نداریم و هر آن خارجی را که تصور کنید خودش مشمول حرکت است و هیچ‌گاه در این مدت ۲۴ ساعت آنی را در زمان پیدا نمی‌کنید که ساکن باشد، نه! بلکه خود او هم مشمول است، اگر ساکن باشد به معنای قطع این ماهیت زمانیّه است؛ قطع متأخر از متقدّم. این به یک نحوه مستمر که الآن وجود دارد از کجا نشئت می‌گیرد؟ آنچه را که الآن مشاهده می‌کنیم که یک عقربه‌ای

است از ساعت دوازده حرکت می کند و می آید و می رود و دوباره به دوازده ختم می شود و یک دقیقه را تشکیل می دهد، قطعاً در ذهن و نفس ما واقعیتی به نام زمان را به وجود می آورد که ما این واقعیت و حقیقت را احساس می کنیم که علاوه بر اصل حقایق خارجی گذشته هم در اینجا هست؛ یعنی هم این واقعیت وجود دارد...، به این لیوان آبی که در دست من است که زمان نمی گویند بلکه به این لیوان می گویند و به [مایع] درون آن آب می گویند. هم یک واقعیتی به نام لیوان و آب داریم و همین طور یک واقعیت به نام زمان داریم. می گوئیم که یک دقیقه این لیوان در دست من بوده است. خود لیوان در دست من، یک مطلب است و یک دقیقه بودنش مطلب دیگری است و این دو با همدیگر متفاوت است. لذا ما بر آن حساب بار می کنیم و مسائل مان را بر آن مترتب می کنیم و معاملات مان را بر این قضیه می گذاریم. [می گوئیم که] آقا این پولی که می خواهی بدهی، مدت دار است یا نه؟ می گوید که آقا اصلاً زمان اعتباری است و این حرفها چیست

پی کارت برو! می گویم که بابا خیلی خب پی کارم می روم. حالا زمان اعتباری است اما اصل پول که اعتباری نیست! پول را که خوردی رد کن بیاید، بابا! مرتیکه پول را بردار بیاور. می گوید: وقتی که پول هم در بستر زمان است او هم اعتباری می شود! بنابراین پول را بالا بکش، هرچه گرفتی [بالا بکش] ولی موقعی که از تو می گیرند [این طور نیست] و همه چیز حقیقت پیدا می کند! چنان حقایقی پیدا می کند [مثل] سدّ سکندر! ولی وقتی که تو از مردم [پول] می گیری این طور نیست هم زمانش و هم پولش و هرچه که در بستر زمان است اعتباری می شود و می گویی که مگر اینها را نخوانده‌اید؟! بلند شوید پی کارت‌تان بروید دیگر! زمان یک واقعیتی است که شما این را ادراک می کنید. صحبت و عرض بنده این است که در کجای این مسئله زمان نهفته است؟ یعنی وقتی که شما ماهیت این لیوان را نگاه می کنید، در ماهیت لیوان کائوچو بودن به اضافه زمان نیست که اگر زمان را از آن بردارید این کائوچو تبدیل به یک مایع و سیلان بشود بلکه ممکن است در این ترکیباتی باشد که [این طور] بشود و اگر شما

یکی از این ترکیبات را بگیرید این دیگر لیوان نخواهد بود و تبدیل به شیء دیگری خواهد شد. ولی آیا در این لیوان زمان هم دخالت دارد؟ مکان هم در آن هست؟ یعنی وقتی که کارخانه دارد این لیوان را می‌سازد و بیرون می‌دهد فرض کنید یک جزء آن پلاستیک است و یک جزء آن نمی‌دانم چیست خلاصه از این اجزایی که این لیوان را تشکیل داده‌اند در یکی از آنها هم یک مقداری زمان و مکان در این مخلوط و معجون مخلوط کرده است متها چشم حلال‌زاده این زمان و مکان را می‌بیند! و افراد غیر [حلال‌زاده] نمی‌توانند این را مشاهده و تصور کنند! به این کیفیت هم که نیست.

بنابراین این ادراک ما از چه چیزی نشئت می‌گیرد؟! از یک طرف می‌بینیم یک دقیقه گذشت و علاوه بر اینکه می‌بینیم این واقعیت خارجی که یک حرکت است، بوده و قابل انکار نیست. آن واقعیت پشت پرده که عبارت از گذشت و استمرار و مضمی است را پشت این عقربه مشاهده می‌کنید و این عقربه از آن واقعیت پشت پرده حکایت می‌کند و می‌گوید

که من الآن دارم می چرخم، فرض کنید به سمت راست هم می چرخم و فرقی نمی کند که به سمت راست یا به سمت چپ بچرخم. - ما اصفهان [در جایی] رفته بودیم دیدیم ساعتشان را برداشتند این طرفی کردند! یعنی ساعت دوازده که وسط است و طرف راست عدد یک است برداشتند آن را آن طرفی کردند و طرف چپ را یک و دو گذاشتند. بعد روی هر کدام اسم یک امام گذاشتند و نمی دانم امام از دست چپ و...! گفتم که اینها چیست هر کسی می آید باید دو ساعت توضیح بدهید که این از چپ شروع می شود و به راست ختم می شود و فلان می شود! گفتم که برو بابا مثل آدمیزاد درستش کن! مثل این اسم هایی که درست کردند که آدم سرسام می گیرد تا بفهمد که معنای این چیست. لغات ساختگی و چرت و پرتی که برداشتند [درست کردند]. اول آدم باید فکر کند که - به قول ترک ها کله اش دگنه می شود - مفهوم این کلمه اصلاً چیست؟! اول برود لغت نامه آنها را باز کند و ببیند معادل این [کلمه] چیست و... خوب حالا فهمیدی [چه نفعی برایت داشت]!؟

همین دیروز یا پریروز یکی از مقالات را دو خط  
که خواندم، مجله را پرت کردم و به آن کتابخانه  
خورد. گفتم که آه صد سال نخواستم این قسم  
عبارت [چرت و پرت] را بخوانم! آخر آدم بیکار  
باید بیاید برای این طور چیزها وقتش را تلف کند!  
بدبخت تو کار نداری که بلند می شوی و تمام وقت  
خودت و بقیه را صرف چه چرت و پرت‌هایی  
می‌کنی؟! دکور است دیگر، مثل همان کامپیوتر که  
خدمتتان عرض کردم؛ حالا اینجا کامپیوتر به این  
[شکل] درآمد است. هر کسی یک کامپیوتر کنارش  
گذاشته است؛ یکی آن‌طور و یکی آن‌طور و این‌هم  
یک دکور شده است. [کلمه] «جلسه» را برمی‌دارند  
و به جای آن «نشست» می‌گذارند. مگر ساختمان  
است که می‌گویند: نشست می‌کند؟! باباجان عین  
آدم‌ها جلسه [بگویند]! جلسه علمی و جلسه تحقیق  
و جلسه فلان [بگویند] نه اینکه نشست نشست  
[بگویند]! حتماً مثل اینکه باید چهارزانو در زمین  
مستقر بشود تا نشست محقق بشود! - این ساعتی که  
الآن دارد می‌آید ما به آن حرکتش نگاه نمی‌کنیم بلکه

به آن حقیقت پشت پرده که این عقربه چه از راست و چه از چپ بچرخد نگاه می‌کنیم. آن واقعیت پشت پرده که در هر دو حال وجود دارد و با حرکت کردن عقربه از راست یا از چپ تفاوت نمی‌کند چیست؟ از راست حرکت کردن تا از چپ [حرکت کردن] فرق می‌کند؛ از راست حرکت کردن اول به سمت راست می‌آید خوب داریم می‌بینیم که این با آن تفاوت دارد و اگر [حرکتش] از طرف [چپ] باشد از این طرف [چپ] می‌آید ولی آن واقعیتی که در هر دو یکسان است چیست؟ آنچه که ما بر آن اساس مسائل خودمان را مترتب می‌کنیم چیست؟ این حرکت عقربه چه چیزی را به ما می‌نمایاند و برای ما ظاهر می‌کند؟ چه چیزی است که برای بروزش نیازی به حرکت عقربه نداریم؟ اگر ما در اینجا ساعت هم نداشتیم وقتی که یک مدت صحبت می‌کنیم می‌گوییم که آقا وقت نگذشته است؟ از کجا می‌گوییم؟! شما می‌گویید که نه آقا، چرا وقت گذشته است؟ زمان یک امر اعتباری است و شما همین الان شروع کردید. می‌گوییم که این همه صحبت کردم حالا ساعت جلویمان نیست یا ساعت

خراب است ولی بالأخره این مدتی که صحبت کردم [پس چه بود؟] «این مدتی» [که می‌گوییم] چیست؟ این چه مسئله‌ای است که ادراک آن نیازی به ساعت و عقربه ندارد؟ عقربه از این طرف یا از آن طرف بگردد یکسان است و تفاوتی نمی‌کند. اصلاً عقربه از عدد شش بگردد [فرقی ندارد] اما آن واقعیتی که پشت این مسئله است چیست؟ حالا معنای واقعیتی که عرض می‌کنم، به معنای همان ادراک حسی است نه به معنای واقعیت در قبال تعینات خارجی که شما بگویید که خب پس زمان را به ما نشان بده. نه، همان ادراک حسی است که انسان یک مطلبی را ماوراء صحبت حس می‌کند. صحبت‌ها همه صحبت می‌شود هم در نوار و هم در چیزهای دیگر صحبت می‌شود. این صحبت‌ها همه ضبط می‌شود و گفته می‌شود و کسی که یک صحبتی را می‌شنود همراه با این صحبت زمان وجود ندارد.

زمان عبارت از کیفیت نحوه بقاء شیء و امر عینی خارجی

همان طوری که عرض کردم در ماهیت این لیوان زمان نخواهید است ولی این چه مطلبی است که وقتی شما یک صحبتی را می‌شنوید می‌گویید که اوه

چقدر طولش داد؟! این «اوه چقدر طولش داد» چیست؟! این مسئله چیست که غیر از صحبت، کلمات، مفاهیم، نشستن و گوش دادن است و با حرکتان وجود دارد، با نشستن در منزل یا ماشین و گوش دادن وجود دارد، با تمام اینها این «اوه چقدر صحبت می‌کند» وجود دارد، درحالی که وضعها مختلف و متفاوت می‌شود؛ شما گاهی در حال حرکت، گاهی در حال جلوس، گاهی در حال خواب و گاهی مستقیماً هستید در همه اینها آن مسئله وجود دارد. آن مطلب چیست؟ این قضیه، قضیه‌ای است که به آن زمان گفته می‌شود. خب این از کجا پیدا شده است؟ این زمان عبارت از کیفیت نحوه بقاء شیء و امر عینی خارجی است. همان‌طوری که عرض کردیم خود آن امر عینی و تعینی و خلق در ذاتش زمان و مکان نیست. هیچ چیزی در ذاتش نیست فقط خود اوست و عبارت از یک شیء در خارج است. [مثلاً] این کتاب عبارت از کاغذ، پلاستیک، نایلون، مرگب و از این چیزهایی است که این کتاب را درست کرده و این عبارت از خود این کتاب است و مفهوم و محتوایش هم مشخص است،

این یک مسئله است اما وقتی که این کتاب از چاپخانه خارج می‌شود همان لحظه اول تا قبل از اینکه خارج شود ما هیچ حکمی بر آن نمی‌کنیم و کاغذ است. دسته و رول کاغذ اینها همین‌طور اینجا کنار هستند و هیچ حکمی نسبت به آنها نمی‌کنیم. همین‌که اولین مرتبه دیدیم [صفحات] خارج شد و صفحه‌بندی شد و جلد هم برایش گذاشتند و بیرون آمد یک‌دفعه یک احساسی در ما پیدا می‌شود که آن با کتاب همراه نیست. ببینید ما آن احساس را می‌کنیم ولی آن احساس قائم به ما نیست، چه ما باشیم چه نباشیم همراه با وجود و حدوث این کتاب - حدوث به معنای ظهور خارجی - یک مسئله هم شروع به کنتور انداختن می‌کند؛ یک، دو، سه، چهار، حالا ما روی زمین باشیم یا نباشیم. فرض کنید کسی کلید کارخانه را می‌زند و بعد هم خودش به رحمت خدا می‌رود، یک مرتبه می‌بینیم صدتا از این کتاب اسفار بیرون می‌آید و بعد هم خود آن شخص می‌میرد و دیگر هیچ‌کس روی زمین نیست که این کتاب را بردارد. این کارخانه هم خودش می‌آید اتوماتیک این

صدتا کتاب را در کنار هم می‌چیند و آنجا می‌گذارد و کسی به این دست نمی‌زند یک ساعت هم برمی‌دارند آن بالا می‌گذارند. این شخص کلید را می‌زند و بعد هم فوت می‌کند **الفاتحه**. دیگر کسی نیست. یک مرتبه خدا بعد از یک مدت [او را] زنده می‌کند تا زنده می‌کند [می‌گوید که] عجب! من قبل از اینکه بمیرم این کلید را زده بودم. قضیه اصحاب کهف و غزیر پیامبر را ندیده‌اید؟! ﴿فَأَنْظِرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجِّكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ آلِ عِظَامِ كَيْ فَانْشُرْهَا ثُمَّ نَكِّسُوهَا لِحَمٍّ﴾<sup>۱</sup> این را درباره حضرت غزیر علیه السلام داریم که چطور آنها درباره [زمان] احساس داشتند یا قضیه اصحاب کهف خیلی عجیب است که اتفاقاً احساس آنها احساس زمانی نبوده است ولی آن چیزی که در

---

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۹. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۵۲ و ۲۵۳:

«... نگاهی به خوراکی و آشامیدنی که با خود آورده بودی بینداز و بین ابداً تغییر نکرده است! حالا نگاهی به الاغت بکن، و بدانکه ما تو را یک آیت الهیه برای مردم قرار داده‌ایم؛ یک آیه و علامت برای قدرت و عظمت و جلال خود. و نگاهی به استخوان‌ها بنما، و بین چگونه ما آنها را از زمین بلند کرده و به هم متصل نموده و سپس گوشت به روی آنها می‌پوشانیم...»

خارج دیدند و بعد مشاهده کردند زمان را برای اینها  
مجسم کرد. احساس اینها چه بود؟ ﴿لَبِثْنَا يَوْمًا  
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ دربارۀ [اصحاب کهف]  
داریم ﴿قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ  
قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾<sup>۱</sup> آمدند  
این خورشید را نگاه کردند خب خورشید که عوض  
نشده بود گرچه سیصد سال گذشته بود. دیدند  
خورشید اینجا بوده حالا آنجا رفته است. گفتند که  
خب چند ساعتی خسته بودیم و جای خود خوابیده  
بودیم همین! احساس اینها در زمان فقط پنج ساعت  
بود یعنی پنج ساعت را احساس کردند. بعد وقتی که  
جناب میرزای آنها بیرون آمد و رفت چیزی بخرد  
دید اِبابا دیروز که اینجا آمدیم، اینجا درخت بود اما  
الآن درخت نیست، اینجا باغ بود الآن باغ نیست ما  
همین دیروز آمدیم دیگر! دیروز فرار کردیم و آمدیم  
در غار رفتیم. این نفس با قرائن و شواهد و مسائلی  
که می بیند مدام شروع به ادراک کردن این واقعیت و

<sup>۱</sup> . سوره کهف (۱۸) آیه ۱۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۳۱:

«...یک نفر از آنها گفت: چقدر درنگ کرده اید؟ گفتند: ما یک روز یا بعضی  
از یک روز درنگ کرده ایم!...»

این زمان می کند و این بقاء را احساس می کند. اول خیال می کند این بقاء پنج ساعت بوده است و با دید پنج ساعت از غار پایین می آید. بعد می بیند این دیدگاهش با مشاهدهش جور در نمی آید. دیروز اینجا درخت بود الآن نیست. دیروز اینجا باغ بود الآن باغ نیست و الآن اینجا قبرستان است. می گوید که من [دیروز] قبری در اینجا ندیدم. سنگ قبر را نگاه می کند می بیند که تاریخ سنگ قبر برای سیصد سال پیش است دویست سال پیش است. می گوید که ما هم چنین چیزی ندیدیم و مدام شروع به وفق دادن خودش با پدیده‌ها و اطلاعات جدید می کند و می رود به آدم‌ها نگاه می کند و می بیند که لباس‌ها به این لباس‌هایی که دیروز از آنها فرار کردیم و آمدیم نمی‌خورد، قیافه‌ها یک قیافه‌های دیگری است خلاصه کار به جایی می‌رسد که کم کم کم کم می‌فهمد قضیه چیست! حالا پیش آنها برمی‌گردد هرچه به آنها می‌گوید که [این طور است و اینها را دیده است می‌گویند که] برو بابا به سرت زده است! آنها نمی‌توانند باور کنند. بقیه آنها هم مجبورند پایین بیایند و خودشان را با این واقعیات تطبیق بدهند و

جلو بروند و به زمان واقعی برسند. زمان اعتباری برای آنها پنج ساعت بود ولی زمان واقعی سیصد سال بود، به این سیصد سال برسند و این سیصد سال را در خودشان هضم کنند. آیا این سیصد سال بوده است و اینها اطلاع نداشتند یا نبوده است؟ اگر نبوده چطور اینها بعداً این واقعیت را در خودشان احساس می‌کردند؟! چطور یک هم‌چنین مسئله‌ای احساس می‌شد؟! پس بوده است!

عدم ارتباط زمان با انسان

پس مسئلهٔ زمان کاری به انسان ندارد. ببینید ما از اینجا داریم با افرادی که مسئله را با انسان [مرتبط] می‌دانند فاصله می‌گیریم. مثلاً مسئله را یک امر اعتباری می‌دانند که قائم به ادراک شخص است. مسئلهٔ زمان هیچ ارتباطی با انسان ندارد چون او پنج ساعت فرض کرده در حالی که در خارج سیصد سال گذشته و این خبر نداشته است، خب ندارد که ندارد به خارج کاری ندارد. این حرکتی که برای این شخص پیدا می‌شود، مدام او را به واقعیت نزدیک می‌کند همان‌طوری که این عقربهٔ ساعت ما را به این واقعیت نزدیک می‌کند. حالا این واقعیت خارجی

چیست؟ آیا این واقعیت خارجی به واسطهٔ خورشید بوده است؟! یعنی چون خورشید مدام آمده و رفته این واقعیت خارجی را درست کرده یا نه، اگر خورشید هم در یک جا ساکن بود، زمان نبود؟ یعنی این سیصد سال احساس نمی‌شد؟ خب فقط مسئلهٔ خورشید که نیست بلکه سبز شدن و خشک شدن درختان، میوه دادن، ازبین رفتن، دوباره سبزی درآمدن و عوض شدن چهره‌های انسان‌ها و حیوانات هم هست. اینها همه مسائلی است که یکی پس از دیگری می‌آیند و هیچ ارتباطی هم به خورشید ندارند. حالا آیا در کراتی که خورشید نیست زمان هم نیست؟! آیا در آنجا زمانی اصلاً وجود ندارد؟

مولد زمان

اگر یک روزی آمد که علم و صنعت آمد انسان را برداشت و به یک کره‌ای برد که در آن خورشید وجود ندارد و در خارج از منظومهٔ شمسی و اینها قرار دارد و خورشید هم مثل بقیهٔ ستاره‌هایی که هستند یک ستاره باشد و در آنجا شما هیچ تغییری احساس نمی‌کردید حالت شما در یک هم‌چنین جایی از وقتی که با آن سفینه وارد می‌شوید تا وقتی

که یک مدت می‌گذرد یکسان است؟! [نه خیر، بلکه]  
 می‌گویید که اِ خسته شدم چقدر اینجا ماندیم  
 برگردیم دیگر! درحالی که نه خورشیدی هست و نه  
 ساعتی هست که به شما نشان بدهد و نه گردشی  
 هست که به واسطه آن گردش [متوجه گذشت زمان  
 بشوید]. آن احساسی که شما دارید که در آن  
 احساس می‌گویید که بس است دیگر آمدیم اینجا را  
 دیدیم، حالا برگردیم. آن «بس است دیگر» از  
 استمرار اعیان ثابته و استمرار تعین نشئت می‌گیرد.  
 این خودش مولد زمان است و کاری به آن مسائل  
 خارجی و خورشید و این چیزها و مطالب ندارد این  
**نفسُ الاستمرار و نفسُ البقاء** [زمان است].

تلمیذ: برای ذات حق هم می‌شود این زمان را ثابت کرد؟

استاد: خوب باشد.

تلمیذ: یعنی برای خدا هم زمان می‌خواهد؟

استاد: زمان خدا زمان دهری است؛ اول ندارد

ولی این اول، زمان مترتب است بر اینکه باشد...

تلمیذ: یعنی خود خداوند هم برای خودش یک نوع احساس گذشت می‌کند؟

استاد: نه، چون او اول ندارد لذا احساس گذشت

هم نمی‌کند. ببینید ما اول فرض کردیم. صبح که از

خواب بیدار می‌شوید اول شما وقتِ انتباه شما است

و آن وقتِ خواب نیست. وقتِ انتباه، شما یک دفعه یک اوّلی احساس می‌کنید گرچه قبلاً در بستر زمان بودید ولی این بقاء را [احساس نمی‌کنید] اسم آن بقایی که نبوده و بعد بوده، زمان می‌گذارید. خب خدا که این طور بوده است و اوّلی ندارد. لذا در آنجا ثبوت است. اینکه می‌گوییم: در آنجا زمان نیست به معنای این است که برای زمان، اوّلی فرض می‌شود. الآن من این کتابی را که به این کیفیت بود باز کردم، این را که باز کردم کنتور شروع به انداختن کرد؛ یک، دو، سه، چهار. الآن این کتاب را می‌بندم وقتی که کتاب بسته شد این کنتور ایستاد؛ یعنی این فاصله بین باز و بسته شدن را ضبط می‌کند، اسم این را زمان می‌گذارند. حالا اگر از این اولِ اول اصلاً اوّلی نبوده که این کتاب باز بشود و همیشه این کتاب همین طور بسته بوده است شما چه زمانی می‌توانید برای باز شدن این کتاب وقتی را تعیین کنید؟! این ثابت می‌شود. اینجا است که مسئله بین مجردات و غیرمجردات خودش را نشان می‌دهد؛ یعنی بین مبدعات و مبتدعات و بین متکوّنات و عالم شهادت و بین عالم غیب و عالم ظهور، اینها می‌آیند خودشان

را از حیث زمان نشان می‌دهند.

### زمان در متکوّنات خارجی

شما نمی‌توانید یک وقتی را برای خلق جبرائیل تعیین کنید که در یک وقت مثلاً ملائکه و عالم نفوس و عالم عقول خلق شدند و از آن وقت شروع به این حرکت شد چون شما در هر نقطه‌ای از این دست بگذارید می‌بینید قبل از این همین‌طور به همین کیفیت بوده است ولی در مورد این اشیاء و متکوّنات خارجی این‌طور نیست. این شخصی که الآن بیست سال دارد با یک قامت ۱۸۰ [سانتی‌متری]، ده سال پیش او ده سالش بود با یک قامت یک متری یا ۱۲۰ سانتی‌متری. این را می‌بینید و این دیگر زمان نیست که بخواهید [انکار] کنید، او این مقدار بود و الآن تبدیل به این مقدار شد. بدن او کوچک بود، در پنج سالگی چقدر و چند کیلو بود؟ یک سالگی چقدر بود؟ و بعد اصلاً می‌رود [به اینجا می‌رسد که] از نظر ظاهر وجودش در این دنیا نبود. اینکه ما می‌گوییم که از نظر ظاهر نبود؛ یعنی شما با همین دید و بصر نمی‌توانید در آن وقتی که این طفل از شکم مادر متولد شده در همان لحظه بیست‌سالگی او را ببینید،

این معنا و منظور زمان می شود. الآن شما روز اول او را می بینید، روز دوم که شد روز دوم او را می بینید. روز سوم که شد [روز سوم را می بینید]. لذا می گوید که زمان در متکونّات خارجی هست. این بقاء را شما در اینجا احساس می کنید نه در ثابتات، در ثابتات اصلاً بقا را احساس نمی کنید چون ثبوت است و گذشت را احساس نمی کنید چون گذشت در جایی هست که ابتدایی باشد و وقتی از اول ابتدا نبود، شما چه گذشتی را احساس می کنید؟! چه چیزی را احساس می کنید؟! ما که الآن تاریکی و سیاهی و سفیدی را احساس می کنیم به خاطر این است که مفاهیم و صور متضاده خارجی را احساس می کنیم و می گوئیم که الآن رنگ این سنگ، سفید است و سیاه نیست. اگر از آن اول که متولد می شویم ما را در یک اتاقی بگذارند که تمام این اتاق سنگ سفید است و ما همین طور در این فضا بالا بیاییم فرض کنید که غذایی که به ما می دهند [سفید باشد و همین طور] بالا بیاییم و رشد که می کنیم و حتی لباسی که مادر می پوشد [سفید باشد] و لباس قرمز، سفید، سیاه، زرد و اینها را نبینیم، از آن اول بچه [همه چیز را سفید

ببیند]، یا یک مطلب دیگر اینکه یک عینکی از آن  
اول به چشم این بچه بیچاره بزنند [تا همه چیز را  
سفید ببیند دیگر صور متضاده احساس نمی‌کند].

شستشوی مغزی که می‌خواهند بدهند همین  
است؛ از اول به چشم آدم یک عینک می‌گذارند و  
انسان همهٔ اشیاء و پدیده‌ها را یک‌سویه می‌بیند و  
دیگر مخالفی برایش فرض نمی‌کند و احتمال خلاف  
نمی‌دهد. همه چیز را فقط در یک جهت و راستا  
می‌بیند و همهٔ حسن را در یک نقطه متمرکز می‌کند.

از آن اول یک عینکی به چشم این بچه بگذارند، مادر  
که می‌آید شیرش می‌دهد او را سفید می‌بیند، در و  
دیوار را سفید می‌بیند، [او را] می‌آورند و در ایوان  
می‌گذارند درخت‌ها را سفید می‌بیند و هر چیزی که  
در این عالم هست را سفید ببیند، او بیست‌ساله بشود  
حالا که بیست‌ساله شد چه مفهومی از سیاهی دارد؟!!

هیچ! اصلاً می‌داند سیاهی هم وجود دارد؟! اصلاً  
می‌فهمد قرمزی هم وجود دارد؟! هر چه به او بگویند  
که بابا این‌همه الوان [هست]! می‌گوید که الوان  
کجاست؟ اصلاً الوان یعنی چه؟ اینکه حتی به او

الوان هم بگویند او نمی‌فهمد، لون هم نمی‌فهمد چون تشخیص لون در جایی است که این ظهور بتواند به اشکال مختلف دربیاید. حتی دست او هم خراش [پیدا کند] و خون هم که بیاید آن را سفید می‌بینید. آن وقت او چطور می‌تواند لونیت اشیاء خارجی را تشخیص بدهد؟ فقط در یک فضای بسته بیاضیت به نحوی در آن فضا اتحاد پیدا می‌کند و ثبت می‌شود و حک می‌شود که غیر از بیاضیت و جسمیت - جسم را خب احساس می‌کند که جسم است دست می‌زند و [می‌فهمد که جسم است] - اصلاً لون را نمی‌فهمد رنگ را نمی‌فهمد اصلاً نمی‌فهمد که در دنیا رنگی هست ولو سفید، حتی سفید بودن را هم نمی‌فهمد چون فقط ذهنش به یک مسئله رشد پیدا کرده و عادت کرده است لذا باید مخالف [وجود داشته] باشد. آن ذات احدیتی که ابتدا ندارد چگونه استمرار و گذشت و ماضی را در وجود خودش حس کند؟ چگونه می‌تواند حوصله‌ام سر رفت را حس کند؟ چگونه می‌تواند یک مقدار مسافتی را که از جایی به جای دیگر انتقال پیدا کرده حس کند؟ تمام اینها مترتب بر متکونات خارجی

است.

پس همان طوری که خود ذات اُحدیت دارای ثبات ذاتی است و زمان در او راه ندارد، انتقالش صور اعیان خارجی مثل صورت این مجلس هم در ذات اُحدیت مسبوق به زمان نیست؛ یعنی وقتی که می‌گوییم: در علم عنائی حق این اشیاء وجود دارند در آن علم عنائی [زمان وجود ندارد]. من این مسئله را در کیفیت علم عنائی اگر رفقا دیده باشند در این سه مقدمه بر علم، در کتاب افق وحی توضیح داده‌ام و گفته‌ام که افرادی که معتقد به این مطالب شدند چه اشتباه مهمی برای آنها پیدا شده است.<sup>۱</sup>

سرّ نزول دفعتاً و تدریجی قرآن

در آنجا گفتم که وقتی می‌خواهیم این مطالب را بخوانیم باید از صفحه اول شروع کنیم و به صفحه آخر این کتاب برسیم تا صفحه اول را نخوانیم نمی‌توانیم صفحه دوم آن را متوجه بشویم ولی برای کسی که این کتاب را تألیف کرده هم صفحه اول و آخر دارد؟ نه دیگر همه کتاب به صورت یک واحد

---

<sup>۱</sup>. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۱۸۱.

مجموعی در سینه‌اش است و او نسبت به همه کتاب در آن واحد اطلاع و اشراف دارد نه اینکه صفحه اول مقدم بر صفحه دوم [باشد] و برای اینکه بخواهد کتاب را مرور کند بگوید که صبر کن من صفحه‌ها را ورق بزنم، صفحه یک، دو، نه نیست بروم صفحه سیزده، چهارده، پانزده، نه اینجا هم نیست. صفحه هفده و هجده بروم و بگویند که بابا چه خبر است مدام باید صبر کنیم؟! [بگوید] که بابا هشتصد صفحه کتاب است صبر کن نیم ساعتی یکی یکی تورق کنم. نه این طور نیست بلکه تا می‌گویند که این شعر را در این کتاب آوردی؟ می‌گوید که بله در صفحه ۴۳۵ آوردم. اینکه تا می‌پرسند او جواب می‌دهد چرا این طوری است؟ چون تمام مطالب کتاب به نحو **دفعه واحده** الآن در نفسش هست ولی برای شما بگویند که این شعر [کجاست]؟ می‌گوید که من این کتاب را نخواندم باید از اول **بسم الله** شروع کنید صفحه اول، چون لعل اینکه در صفحه دوم باشد و شما رد کرده باشید، اول، دوم، سوم، چهارم، این همان چیزی است که اینها نفهمیدند که قرآن که بر پیغمبر دفعتاً یا تدریجی نازل شد سرش

این است، نه آن چرت و پرت‌هایی که برداشتند گفتند.

عدم وجود زمان در علم عنائی حق

پس در علم عنائی حق، زمان راه ندارد. وجود اشیاء و تعین خارجی اشیاء مربوط به زمان است البته نسبت به این قضیه هم حرف داریم اما حالا فعلاً به حکم اللهم بیر بیر [صبر کنید]! - یک استادی داشتیم می‌گفت که صبر کنید اللهم بیر بیر - فعلاً ما به اولین مرتبه می‌رسیم و نسبت به حقایق خارجی کاری نداریم و دست نمی‌زنیم و بحث این برای جلسه بعد بماند.

در صور علمیه، زمان در علم عنائی حق راه ندارد یعنی از زمانی که ...، این زمان گفتن هم غلط است بلکه از هر موقعیتی که ذات احدیت در آن حضور داشته و حیّ بوده و وجود داشته است در همان موقعیت، صورت این مجلس هم وجود داشته و این طور نبوده است که شما فرض کنید که در یک دهری در وعائی ذات احدیت بوده ولی خالی و عاری از صور اعیان خارجی [بوده است] بلکه در هر موقعیت و هر وضعیتی که ذات اقدس حق در آن

وضعیت وجود داشته، حضور داشته، حیّ بوده و حیات داشته در همان موقع [صور اعیان خارجی هم بوده است]. نه به آن صور نوریّه الهیّه افلاطونیّه بلکه همین صورت خارجیّه جزئیّه.

*تلمیذ: پس ما یک عالم ثابت داریم.*

استاد: بیر بیر بابا! این بیر بیر را برای همین می گویم! اگر شما تُرک بودید می فهمیدید که هر چیزی جایی دارد! بله، حالا می رسمیم به اینکه ما اصلاً زمان نداریم ولی یواش یواش، صبر کنید به اینجا می رسمیم. فعلاً این مقدار زمان را احساس بکنید که یک واقعیته هست حالا تا به چگونه مطرح کردنش بخواهیم برسیم کار داریم. فعلاً آنچه را که می توانیم روی آن دست بگذاریم و نسبت به آن چیز باشیم... حالا به اعیان خارجیّه کار نداریم بلکه به آن صور اعیان خارجی کار داریم. چه به نحو مثل افلاطونی باشد که صور نوری الهی و کلی باشد یا به صورت جزئی باشد یعنی همین مجلس و همین افراد و همین کیفیت و هیئت...

*تلمیذ: خود همین واقعیت مادی در آنجا نبود، در ذات؟*

استاد: خب نبوده دیگر.

*تلمیذ: در ذات نبود؟*

استاد: این اعیان خارجی که نبود. عرض کردم از

دیدگاه ما این جلسه‌ای که در امروز روز سه‌شنبه ساعت یک ربع به نه، - دوباره به درس دوم نرسیدیم! البته دیر شدنش تقصیر ما بود تقصیر این آقای ... بیچاره نیندازید! ما دیر کردیم و این قدر طول کشید و [الآن با خود می‌گویید که] این آقا هم لابد صبحانه یک دست کله‌پاچه خورده که چانه‌اش نمی‌ایستد و سراغ بحث دوم نمی‌رود! نه، کله‌پاچه نخوردم برایم ضرر دارد. البته گاهی عیب ندارد اگر حالا کسی دعوت کند می‌خوریم البته استثناء دارد! - این مسئله به خود این صورت جزئیه برمی‌گردد. این صورت جزئیه که الآن ما داریم دیروز بوده یا نبوده؟ نبوده، در اعیان خارجی نبوده است. بحث ما در اعیان خارجی است. بحث ما در زمان است بحث ما در ماه جمادی الاولی سنه ۱۴۳۱ و در یک هم‌چنین وضعیتی است. خب این نبوده، مثل بچه‌ای که به دنیا می‌آید آیا شما بیست سالگی او را می‌بینید؟! لعل اینکه او پنج سالگی بمیرد.

تغییر علت در علم عنائی حق مترتب بر استعداد فعلیت

تلمیذ: منظور در علم عنائی است نه فقط در خارج. ما می‌خواهیم بگوییم که این خارج از علم عنائی بوده است.

استاد: وقتی این خارج متکوّن است این خارج

که ماده است چطور این ماده را در علم عنائی که جنبه علمیت دارد ملاحظه می کنید؟! در آنجا جنبه علمی است و عینی نیست.

تلمیذ: یعنی در این عالم ... دارد تند تند خلق می شود؟

استاد: بله؛ ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>۱</sup>.

تلمیذ: این برای عالم پایین است و در عالم ثابت (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) که نیست؟

استاد: در آن عالم ثابتات صور هست؛ یعنی آن

**علة العلل** برای این تکوّن در آنجا هست، قبول داریم

ولی آن **علة العلل** تغییر پیدا نمی کند؛ یعنی این طور

نیست که حیثیت علیّه یک روز باشد و یک روز

نباشد. اگر نباشد پس ذات نسبت به صورت ثانیه قبل

از صورت اول جهل دارد. شما باید در علم عنائی

حق برای حقیقت صوریه طوری نقش ببندید که

در هر حالی هیچ گونه تغییر و تحولی در آنجا وجود

نداشته باشد در حالی که شما در اینجا تغییر و تحول

می بینید. تغییر و تحول ناشی از علت است. علت

باید تغییر بکند تا اینکه معلول تغییر کند. تغییر علت

در علم عنائی حق مترتب بر استعداد فعلیت است؛

فعلیت قبل از استعداد، مقام جهل ذات نسبت به

---

۱. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

«...هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

صورت است اینها را چه می‌گویید؟

تلمیذ: نه این برای اینجاست ما تغییر می‌بینیم.

استاد: اِ؟! حالا آنهایی که فرمودیم بگذارید باز

هم می‌فرماییم ولی الآن امروز این طور بگذارید

بفرماییم. آن وقت حالا فردا این را یک مقداری

عمیق‌تر می‌کنیم.

اینکه الآن ما می‌توانیم در آن ثابت بمانیم این

است؛ همان طوری که ذات اقدس حق **غنی بالذات**

است و همان طوری که در ذات اقدس حق، جهل و

ابهام راه ندارد و همان طوری که ذات اقدس حق

فعلیت محضه است و محوضت در فعلیت است

بنابراین تصور برهه‌ای از برهه‌ها و دهری از دهرها

و موضعی از مواضعی که ذات حق وجود حیّ قائم

و علیم در آن موضع و در آن موقعیت داشته باشد و

عاری از همین صور خارجی باشد یک هم‌چنین

فرضی مستحیل و ممتنع است.

بنابراین صورت علمیّه تمام اشیاء خارجی در

ذات حق به بقاء ذات وجود دارد. به بقاء ذات یعنی

تا وقتی که شما ذات را تصور می‌کنید که بقاء داشته

و وجود داشته و وجود خارجی داشته پس این صور

علمیه در ذات وجود داشته و وجود خارجی داشته است.

نمی‌توانید یک برهه‌ای را تصور کنید که در آن برهه ذات حق بوده و صور علمی نبوده و بعد از آن برهه شروع به ایجاد صور علمیه کرده است. حالا ما کاری به اعیان خارجی نداریم. در آن مرحله که ذات بود و صور علمیه نبود، در همان مرحله اثبات جهل برای ذات شده است.

*تلمیذ: یعنی خلقت نداریم و فقط تنزل صور است؟*

استاد: احسنت.

*تلمیذ: یعنی صور علمیه متنزل می‌شود و این وجودات خارجی اوست؟*

استاد: بله.

*تلمیذ: ربط عالم ثابت و قدیم همین است؟*

استاد: بله ربط ثابت و قدیم هم به همین است.

علت صوری یکی از علل تحقق اشیاء

فعلاً این مقدار به این مسئله رسیدیم که تمام صور علمیه که جنبه علی دارند چون اینها نسبت به تحقق اشیاء جنبه علی دارند چون یکی از علل اربعه خود همین علت صوری است. علت صوری یکی از علل برای تحقق اشیاء است و این علت صوری باید وجود خارجی داشته باشد. این وجود خارجی آن باید روی کاغذ باشد وقتی که معمار می‌خواهد یک

بنایی را بسازد همین طوری نمی تواند آجر بچیند بعد یک دفعه به کارگر بگوید خب آنجا و آنجا را هم بچین و همین طوری یک دفعه تکمیل کند نه! باید کاغذ داشته باشد [و در آن مشخص کرده باشد که] اینجا ستون باشد و اینجا فرض کنید که دیوار چند سانتی باشد و اینجا طبقه باشد و طبق آن [بنا را بسازد]، این علت صوری [است]. یا اینکه علت صوری متصل با نفس بشود علی ای حال ما بُدّی از تحقق علت صوری نداریم.

علت بقای علم عنائی؛ بقای وجود و احدیت الذات

این علت صوری اشیاء که از آن به علم عنائی حق تعبیر می شود، بقایش به بقای آن وجود و **أحدیة الذات** بوده است؛ یعنی از زمانی که ذات اقدس حق وجود خارجی داشته است - گرچه این زمان گفتم که غلط است - یعنی در هر برهه ای که ذات وجود خارجی داشته است این صور اعیان خارجی هم همراه با ذات وجود خارجی داشته است، این مربوط به خود صور خارجی [است]. حالا بیایم ببینیم که چه حکمی بر خود این اعیان خارجی از نقطه نظر زمان می شود و چه نحوه ارتباطی می توانیم بین این

وجود حادث ذاتی و آن قدم ذاتی برقرار کنیم. به قدم ذاتی، نه به صور علمیه، منظور از قدم ذاتی در اینجا قدم ذاتی استقلالی مثل ذات حق نیست، قدم ذاتی در تعبیری که فلاسفه به عنوان قدم زمانی می آورند یعنی مافوق زمان و معلول ذات که از این دو جنبه تعبیر به قدم زمانی می شود. حالا شما قدم ذاتی هم گفتید گفتید یعنی ذاتش قدیم است یعنی نفس تحقق خارجی آن قدیم است متنها قدم آن معلول قدم ذات است و آن هم خیلی در اینجا مشکلی به هم نمی زند ولی منظور این است که بین قدم زمانی و حدوث زمانی - حالا بر اصطلاح اینها که خیلی گیج نشویم - بین قدم زمانی که صور علمیه باشد و حدوث زمانی که اشیاء خارجی باشد چگونه بیاییم با همدیگر ارتباط برقرار کنیم.

*تلمیذ: دیگر برای خود علم عنائی حق شما قائل به عالم مثال و ملکوت و اینها هستید چون صورت برای عالم مثال است پس خداوند هم ذهن دارد تصور می کند و قوه خیال دارد، صورت بندی می کند.*

استاد: خب اینها تمامش وجود خارجی دارد.

دیگر حالا ما کاری به ذهن و قوه خیال و اینها نداریم. تنزل همان صورت علمیه به صورت خیال است نه اینکه خدا خیال دارد! بلکه تنزل آن صورت علمیه و ظهور آن صورت علمیه به صورت عوالمی

است که یکی از آن عوالم عالم خیال است، یکی دیگر عالم معنا است، یکی دیگر عالم تغیر معانی و مفاهیم است و یکی از آنها هم عالم شهادت و این چیزهاست.

*تلمیذ: کلمه خلق در تنزل مجاز می‌شود؟*

استاد: بله، معنای خلق به معنای ابراز و اظهار است نه به معنای از سبقت عدم به وجود آوردن یعنی مسبوق بودن به یک عدم خارجی.

*تلمیذ: بعد منافاتی با این ندارد که خود ما علت مادی [باشیم]؟ آن علت صوری از بالاست و از علم عنائی حق است ولی علت مادی آن خود بشر باشد که جبر پیش می‌آید وقتی علت صوری در علم عنائی حق وجود دارد.*

استاد: نه نه آن بحث جبر و اینها را مطرح نکنید. حالا نمی‌دانم در جلسه بعد بتوانم که از عهده این قضیه بر بیایم اما ان شاء الله اگر رسیدیم در توضیح کیفیت نزول آن علم عنائی وقتی که بحث به آخر رسید اصلاً مسئله جبری هم در کار نخواهد بود! یعنی شما اصلاً نمی‌توانید بین اراده حق و تکوّن خارجی انفصالی قائل بشوید تا اینکه بگویید که آیا این انفصال موجب جبر است یا نه! یک وحدت خارجی وجود دارد که آن وحدت خارجی دو صورت مبدائی و صورت معلولی به خود می‌گیرد و جبری نیست.

این قضیه‌ای که داریم مطرح می‌کنیم مشکل ترین مسئله فلسفی است! ما از این مسئله کیفیت ربط حادث به قدیم مشکل تر در فلسفه نداریم لذا باید قدم به قدم مدام جلو بیایم اگر یک وقت یکی از این قدم‌ها را بگذاریم بعد دوباره اشکالاتی پیدا خواهد شد ولی وقتی قدم به قدم جلو بیایم هر کدام از این مسائل کم کم و یکی یکی در مواضع خودش قرار می‌گیرد ان شاء الله مسئله‌ای هم نیست.

تلمیذ: این شعر حافظ: «پیش از اینت پیش از این اندیشه عشاق بود»،<sup>۱</sup> حالا چطور از این ربط را متوجه شویم؟  
استاد:

بودم آن روز من از طائفه دُرد کشان \*\*\* که نه از تاک نشان بود و نه از تاک‌نشان<sup>۲</sup>

**اللهم صل علی محمد و آل محمد**

---

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۰۶:

پیش از اینت پیش از این اندیشه عشاق بود \*\*\* مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود

۲. دیوان اشعار جامی، فاتحة الشباب، غزل ۷۲۴.